

هر قطره خونس گوید، کوفه میا حبیبی

شب هنگام، مسلم بن عقیل در مسجد، نماز مغرب را فقط با حضور سی تن اقامه کرد. پس از نماز، آن عده کمتر شده بودند (ده تن). از مسجد که بیرون آمد، حتی يك تن هم همراهش نبود که او را به جایی راهنمایی کند... نشانی هیأت‌های دهه نخست محرم را در «تابناک» ببینید...



شب هنگام، مسلم بن عقیل در مسجد، نماز مغرب را فقط با حضور سی‏ تن اقامه کرد. پس از نماز، آن عده کمتر شده بودند (ده تن). از مسجد که بیرون آمد، حتی يك تن هم همراهش نبود که او را به جایی راهنمایی کند... نشانی هیأت‌های دهه نخست محرم را در «تابناک» ببینید...

«تابناک»: شب اول ماه محرم‍ بنا بر سنت‍های مرسوم شب مسلم سفیر و یار صدیق امام حسین (ع) است. مسلم‏ بن عقیل، برادرزاده امیرالمؤمنین و پسر عمو‍ حسین‏ بن علی (ع) بود. دودمانی که مسلم در آن رشد یافت، دودمان علم و فضیلت و شرف بود. مسلم به افتخار دامادی امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - نایل شد و با یکی از دختران امام به نام "رقیه" ازدواج کرد. این وصلت‏ بر میزان فضیلت‍هایش افزود و او را بیشتر در محور«حق» و در خدمت نظام الهی آن حضرت در دوران خلافتش قرار داد.

در جنگ صفین، وقتی که امیرالمؤمنین(ع) لشکر خود را صف‏ آرایی می‍کرد، امام حسن و امام حسین(ع) و عبدالله‏ بن جعفر و مسلم‏ بن عقیل را بر جناح راست‏ سپاه‍ مأمور کرد. مسلم، در دوران خلافت حضرت علی(ع) در خدمت آن حضرت، مدافع حق بود و پس‏ از شهادت آن امام، هرگز از حق که در خاندان او و امامت‏ دو فرزندش، حسنین - علیهما السلام - تجسم پیدا کرده بود، جدا نشد و عاقبت هم‍ جان پاکش را بر این آستان فدا کرد. هر قطره خونس گوید، کوفه میا حبیبی

در دوران امامت ده ساله امام حسن مجتبی (ع) که از سخت‍ترین دوره‍های تاریخ اسلام نسبت‏ به پیروان اهل‏ بیت و طرفداران حق بود، مسلم با خلوص هر چه تمام در مسیر حق بود و از باوفا‍ترین یاران و از خواص اصحاب امام حسن - علیه السلام - محسوب می‍شد. پس از شهادت امام مجتبی (ع) که امامت‏ به حسین‏ بن علی (ع) رسید تا مرگ معاویه که یک دوره ده ساله بود، باز مسلم را در کنار امام حسین (ع) می‍بینیم.

مسلم‏ بن عقیل دست از محبت و ولایت و حمایت امام زمان خویش (حسین‏ بن علی (ع)) بر‍نداشت تا اینکه به عنوان پیشاهنگ نهضت کربلا در کوفه به شهادت رسید و افتخار اولین شهید کاروان عاشورا را از آن خود کرد و نخستین شهید از اصحاب امام حسین بود.

در ماجرای کربلا دو تن از فرزندان مسلم‏ بن عقیل به شهادت رسیدند و دو فرزند دیگر در کربلا به اسارت نیروهای دشمن درآمدند که آن‍ها را به کوفه برده و تحویل«ابن« زیاد» دادند. نزدیک به یک سال در زندان بودند که پس از فرار به شهادت رسیدند.

مردم کوفه، خاطره حکومت چهارساله علوی را به یاد داشتند و در این شهر، شخصیت‍های برجسته و چهره‍های درخشانی از مسلمانان متعهد و یاران اهل‏ بیت‏ بودند. از این روی، نامه‍ها و طومارهای مفصلی با امضای چهره‍های معروف شیعه در کوفه و بصره به امام حسین (ع) نوشتند، که تعداد این نامه‍ها به هزاران می‍رسید. کوفیان، گروهی را هم به نمایندگی از طرف خود به سرکردگی«ابو عبدالله جدلی« به نزد آن حضرت فرستادند و نامه‍هایی همراه آنان فرستادند.

حضرت حسین‏ بن علی (ع) مناسب‍ترین فرد برای این مأموریت محرمانه را «مسلم‏ بن عقیل« دید، که هم آگاهی سیاسی و درایت کافی داشت و هم تقوا و دیانت و هم خویشاوند نزدیک امام بود. به نمایندگانی که از کوفه آمده بودند، فرمود: من، برادر و پسر عمویم (مسلم) را با شما به کوفه می‍فرستم، اگر مردم با او بیعت کردند، من نیز خواهم آمد.

مسلم به همراه نامه امام به کوفه آمده بود. در گوش‌های کوفیان پیچید که مسلم، افسر جانباز و پیشاهنگ این نهضت پیام انقلاب عدل را با خویش آورده است؛ و مشتاقان، بسان موج خشم آلود اما طالب و مشتاق به سوی خانه مسلم روان شدند.

با وجود این همه بیعت‌گران؛ جان بر کف و انقلابی‌های آماده برای هرگونه فداکاری در راه حمایت‌حسین (ع) و برانداختن حکومت‌یزید، مسلم؛ بن عقیل، طی نام‌های؛ طی اوضاع را به امام گزارش داد و با بیان شرایط و زمینه مساعد برای نهضت از امام خواست که به سوی کوفه بشتابد.

والی کوفه؛ نعمان بن بشیر؛ بود که از جانب معاویه و پس از او از سوی یزید به این سمت، گماشته شده بود. وقتی از تجمع‌مردم کوفه، پیرامون مسلم و بیعت‌با او آگاه شد، در یک سخنرانی مردم را تهدید و آن‌ها را از رفت‌وآمد پیش مسلم؛ بن عقیل و شنیدن حرف‌هایش نهی کرد؛ اما انقلابیون کوفه که دل به مهر حسین (ع) سپرده و دست‌بیعت‌با نماینده‌اش مسلم داده بودند برای سخنان تهدیدآمیز او ارزشی قائل نشدند.

عبدالله حضرمی طی نامه‌ای به یزید گفت، اگر به کوفه نیاز داری، مرد نیرومندی برای سرکوبی شورشیان و اجرای فرمانت، بفرست، زیرا نعمان؛ بن بشیر، مردی ناتوان است؛ یا خود را ضعیف می‌نماید. یزید هم برای حفظ سلطه و حاکمیت؛ بر کوفه عنصر ناپاک و سفاک و خشنی همچون؛ عبیدالله بن زیاد؛ را که حاکم بصره بود، انتخاب کرد. ابن زیاد؛ با اجازه و اختیارهای نامحدودی برای قلع و قمع و کشتار و فرونشاندن آتش مبارزات، مخفیانه و با قیافه‌ای مبدل و نقابدار به هنگام شب وارد کوفه شد و مراکز قدرت را، با عملیاتی شبیه کودتا به دست گرفت.

مسلم بن عقیل؛ در خانه؛ مختار؛ بود که صحنه حوادث به صورتی که یاد شد، پیش آمد. از آنجا که ابن‌زیاد، برای سرکوبی انقلابی‌ها به دنبال رهبر این نهضت یعنی مسلم می‌گشت، مسلم می‌بایست جای امن‌تر و مطمئن‌تری انتخاب کند. این بود که مقر و مخفیگاه خود را تغییر داد و به خانه‌های؛ بایست جای امن‌تر و مطمئن‌تری؛ رفت.

یکی از رویدادهای مربوط به دوران مخفی بودن مسلم در خانه‌های نقشه‌ترور؛ ابن‌زیاد؛ است که انجام نشد. معقل که از سرسپردگان؛ حکومت‌بود، با دریافت‌سه‌هزار درهم، مأموریت یافت که به عنوان یک هوادار مسلم و طرفدار نهضت؛ با طرفداران مسلم تماس بگیرد و به عنوان یک انقلابی‌که می‌خواهد این پول‌ها را برای صرف در راه؛ انقلاب و تهیه سلاح و امکانات مبارزه به مسلم تحویل دهد، کم‌کم به پیش مسلم راه یافته و از خانه او و تشکیلات و افراد مؤثر، گزارش تهیه کرده و به ابن‌زیاد خبر دهد. به تدریج و با سیاست خاصی با مسلم دیدار کرد و گزارش‌های آن را به ابن‌زیاد می‌رساند.

هر قطره خونس گوید، کوفه میا حبیبی

والی کوفه به فکر دستگیری‌های افتاد تا از این طریق به مسلم هم دسترسی پیدا کند، زیرا می‌دانست تا وقتی که هانی، در محل خود مستقر باشد، بازداشت مسلم؛ بن عقیل عملی نیست و نیروهای زیادی که در اختیار و در فرمان هانی هستند، مقاومت و دفاع خواهند کرد. پس باید با نقشه‌ای پای هانی را به؛ دارالاماره؛ بکشد و او را در؛ همان جا زندانی کند تا بین او و مسلم جدایی بیفتد. وقتی هانی با معقل در دربار ابن‌زیاد روبه‌رو شد و فهمید که وی جاسوس عبیدالله؛ بوده است، عبیدالله هانی را به زندان انداخت.

مسلم؛ در این اوضاع وخیم همراه نیروهای تحت فرمان خود با قلبی سرشار از ایمان به خدا و حقانیت راه و جهاد خویش دلاورانه می‌جنگید. مسلم، آن روز؛ کربلایی در درون کوفه به وجود آورد! تعدادی از یارانش به شهادت رسیدند و خود نیز پس از آن همه درگیری و جنگ، مجروح شده بود. ۳۱ آن روز به پایان رسید. سختی مبارزه، عده‌ای را به خانه‌های خود کشاند.

تهدیدهای حکومت، عده‌ای دیگر را از میدان جهاد و تعهدات؛ بیعت‌با؛ به خانه و زندگی آسوده کشاند. تبلیغات گسترده هم در روحیه عده‌ای دیگر تزلزل و ضعف پدید آورد. در نتیجه، شب هنگام، مسلم؛

بن عقیل در مسجد، نماز مغرب را فقط با حضور سی‏ نفر اقامه کرد. پس از نماز، آن عده کمتر شده بودند (ده نفر). از مسجد که بیرون آمد، حتی یک تن هم همراهش نبود که او را به جایی راهنمایی کند.

مسلم برای یافتن خانه سی‏ ای که شب را به روز آورد و در پناه آن‌ در امان بماند، در کوچه‌ و‏ ها غریبانه می‌ گشت و نمی‌ دانست‏ به کجا می‌ رود. زنی به نام لاو« طوعه»rlm;، جلو‌ خانه‌rlm; اش ایستاده، نگران و منتظر پسرش بود. طوعه شیعه و هوادار مسلم بود، اما این غریب را نمی‌ شناخت. مسلم، جلو رفت و سلام داد و آب خواست.

زن آب آورد. مسلم نوشید. تنها مرد کوفه این پیرزن بود که مسلم را امان داد. آن شب مسلم به عبادت و تهجد می‌ پرداخت و فقط لحظاتی از شب را چشم بر هم بست. فرزند طوعه وقتی سحرگاه مسلم را در خانه یافت، نیروهای حکومتی را به طمع دریافت جایزه به منزلش آورد و مسلم پس از نبردی دلاوانه و شجاعانه با ضمانت امان نامه از دشمن صلح کرد و به نبرد ادامه نداد. اما امان نامه‌ ای در کار نبود.

مسلم دستگیر شد و به کاخ عبید‌ الله آمد. عبید‌ الله گفت تو کشته می‌ شوی. مسلم از حاضران، عمر سعد را برای وصیت انتخاب کرد. سه موضوع را در وصیت‌ های خود‌ مطرح کرد: لاو« قرض‌ هایم را در کوفه با فروختن زره و شمشیرم بپرداز! جسد مرا از ابن زیاد تحویل بگیر و به خاک بسپار! کسی را پیش حسین‏ بن علی (ع) بفرست تا به کوفه نیاید».

ولی عمر سعد که خبث و خیانت‏ با وجودش آمیخته بود، در‌ همان مجلس، خیانت کرد و وصیت‌ های سه‏ گانه مسلم را‌ برای ابن‏ زیاد، فاش ساخت و در واقع، ماهیت پلید خود را آشکار نمود. مسلم را به بالای دارالاماره بردند و بدنش را از بالای دارالاماره به پایین انداختند.

حوادث پس از شهادت مسلم

قاتل مسلم پس از آن جنایت، پایین آمد و پیش ابن‏ زیاد رفت. ابن‏ زیاد پرسید: وقتی که مسلم را از پله‌ های قصر، به بالا می‌ بردید چه واکنشی داشت و چه می‌ گفت‏؟ گفت: خدا را مرتب، تسبیح می‌ گفت و از او مغفرت و بخشش می‌ طلبید.... .

وقتی پیکر مطهر آن شهید را از فراز دارالاماره به پایین و به میان مردم انداختند، دستور داده شد تا بر آن بدن، طناب بسته و سرطناب را بکشند‌ و.... چنان کردند، تا آنکه بدن بی‏ سر را برده و به دار کشیدند.

پس از شهادت مسلم، به سراغ لاو« هانی»rlm; رفتند. هانی در زندان بود. دست‌ هایش را از پشت‏ بسته بودند که برای کشتن آوردند. هانی هنگام آمدن، هواداران خود از قبیله مذحج را به یاری می‌ طلبید، ولی کسی او را یاری نکرد.

با قدرت‌ دست‏ خود را کشید و از بند، بیرون آورد و در پی سلاح و ابزاری می‌ گشت که به دست گرفته و بر آنان حمله کند، که مأموران دوباره گرفتند و دستانش را محکم از عقب بستند و با دو ضربت، سر این انسان والا و حامی بزرگ مسلم را از بدن، جدا کردند. هانی، در زیر ضربات جلاد می‏ گفت: لاو« بازگشت‏ به سوی خداست. خدایا مرا به سوی رحمت و رضوان خویش ببر!»

آن فرومایگان، بدن هانی را هم به طنابی بستند و در کوچه‌ ها و گذر‌ ها بر خاک کشیدند. خبر این بی‏ حرمتی به مذحجیان رسید. اسب سوارانشان حمله کردند و پس از درگیری با نیروهای ابن‏ زیاد بدن هانی و مسلم را گرفتند و غسل دادند و بر آن‌ ها نماز خواندند و دفن کردند، در حالی که جسد مسلم، بی‏ سر بود.

آن روز،‌ چند تن از سرداران اسلام هم دستگیر شده و به شهادت رسیدند و اجساد مطهرشان در کنار آن دو قهرمان رشید به خاک سپرده شد و در روز نهم ذیحجه، کربلای کوچکی در کوفه بر پا شد و یادشان به جاودانگی پیوست.

سخنان امام حسین (ع) پس از شهادت آن بزرگان، نشانه موقعیت والا و وظیفه‏ شناسی و عمل به تعهد و رسالت

از سوی مسلم بود. درباره مسلم، فرمود: خدا مسلم را رحمت کند که او به رحمت و رضوان خدا شتافت و تکلیفش را ادا نمود و آنچه <ZWNJ>به دوش ماست مانده است.

امام <ZWNJ>آن <ZWNJ>گاه خبر شهادت مسلم را به زنان کاروان خویش هم داد و دختر کوچک مسلم <rlm>بن عقیل را طلبید و دست محبت <rlm>بر سرش کشید. دختر متوجه شهادت پدر شد. امام فرمود: من به جای پدرت... دختر گریست، زنان گریستند. امام هم اشک در چشمانش حلقه زد. پس از شهادت اینان وقتی برخی از رهگذران که از اوضاع کوفه به امام گزارش می دادند و از آن حضرت می <rlm>خواستند که برگردد و به کوفه نرود، امام جواب می <rlm>داد: <laquo>بعد از آنان در زندگی خیری نیست <ZWNJ>و به همه می <rlm>فهماند که تصمیم به رفتن دارد.

کاش می <ZWNJ>شد بنویسم که گرفتار شدم
مثل خورشید گرفتار شب تار شدم

گرد این شهرم و بر پیر زنی مدیونم
این هم از غربت من بود که ناچار شدم

من نمی <ZWNJ>خواستم علت دلواپسی
معجز زینب کبری شوم انگار شدم

من بدهکاری خود را به همه پس دادم
به تو اندازه یک شهر بدهکار شدم

من در این خانه تو در خانه خولی، تازه
با تو همسایه دیوار به دیوار شدم

کاش می <ZWNJ>شد بنویسم کفنی برداری
کفنی نیست اگر، پیرهنی برداری